بسمه تعالی

۲۳/۰۲/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - اجماع محصل و منقول

**خبر واحد**

**حجیت مرسلات صدوق و حجیت توثیقات ائمه رجال**

در جسله‌ی قبلی به تناسب بحثی را در مورد حجیت مرسلات صدوق و حجیت توثیقات ائمه رجال طرح کردیم و عرض شد که اشکالی در مورد هر دوی این بحثها مطرح هست اشکال این هست که توثیقات ئمه رجال و همچنین مرسلات صدوق می‌تواند بر مبنای خاصی که در باب توثیق روات دارند صورت گرفته باشد بنابراین دلیلی بر اعتبار این نداریم خواستیم بگوییم که بین توثیقات ائمه رجال و مرسلات صدوق فرق هست مرسلات صدوق چون کتاب فتوایی بوده آن مقداری که ما دلیل داریم این هست که براساس فتوای شخصی خود فتوا می‌داده اما اینکه حتماً فتوای او براساس یک روایتی که معتبر عند الکل باشد ما دلیل نداریم ولی توثیقات ائمه رجال چون برای استفاده ارباب رجال هست این استفاده باعث می‌شود این توثیقات را بر یک مبنای عامی ذکر کرده باشند نه فقط مبنایی که خودشان قبول داشته باشند ان قلتی مطرح شد که شما در مورد تضعیفات می‌گفتید که تضعیفات آنها، احیاناً بر مبانی شخصیه آنها استوار هست چه فرقی هست بین توثیقات و تضعیفات؟ که شما توثیقات را می‌گویید که باید بر مبنای کلی باشد ولی این تضعیفات بر اساس مبانی شخصی باشد پاسخ مطلب این هست که ائمه رجال در هر دو مورد در واقع یک کتابی نوشته‌اند که برای همه اشخاص قابل استفاده باشد و دیدگاه آنها این بوده که این تضعیفاتی که می‌نویسند برای افراد دیگر هم قابل استفاده هست ولی وقتی ما خارجاً می‌بینیم دیدگاهایی که در بحث تضعیفات وجود دارد خیلی از این دیدگاه‌ها مورد پذیرش نیست در واقع می‌فهمیم که آنها در رسیدن به آن هدفی که در تضعیفات داشتند ناموفق بودند تضعیفات را بر پایه‌هایی استوار کردن که آن پایه‌ها، پایه‌های نادرستی است بنابراین باعث می‌شود تضعیفات از اعتبار بیافتد. حالا اینجا نکته‌ای را عرض کنم اینکه حاج آقا

در این بحث که مرسلات صدوق حجت هست یا نیست این بحث را مطرح می‌کردند که در واقع شیخ صدوق ممکن است روایتهایی که متفقین در کل باشد این روایتهایی که به منزله حسی هست به اعتبار این روایات دست یافته باشد ممکن است به جهت یک روایتی باشد که اعتبار آن در نزد شخص خود او وجود داشته باشد این به اعتبار روایت دست یافته باشد و با وجود این احتمالی که یک روایت شخصی آن روایتی که منشاء شده که مثلاً قال الصادق علیه السلام به کار ببرد یک روایتی باشد که اعتبار آن فقط در نزد صدوق ثابت شده باشد بنابراین مرسلات صدوق را ما نمی‌توانیم حجت بدانیم به دلیل اینکه در واقع در جایی که بر اساس یک روایت خاصی که ثابت شده که که مثلاً قال الصادق علیه السلام این روایت یک صغری و یک کبری دارد یکی اینکه روات (روات ثقه) این روایت را نقل کرده‌اند یک کبری دیگر وجود دارد اینکه روات این روایت حجت و معتبر هستند واجد شرایط شرعی حجیت هستند صغری اینکه بر اساس روایت انجام داده حسی هست ولی کبری این روایت که حسی نیست بنابراین ما در واقع قطع داریم به اینکه این روایت وقتی کبری حدسی شد نتیجه حدسی تلقی می‌شود چون نتیجه تابع اخس مقدمتین هست بنابراین این از صغریات دوران امرین حس و حدس نیست، دوران امرین بین حس و حدس در جایی است که شک در حدسیت داشته باشیم ولی در جایی که قطع داشته باشیم به حدسیت و لو حدسیة الکبری اینجا دیگر دوران حس و حدس جاری نمی‌شود جایی که می‌دانیم یکی از مقدمتین حدسی است اینجا دوران بین حس و حدس جاری نمی‌شود خوب اینجا یک ان قلتی مطرح است که شما چرا مفروغ می‌گیرید که حتماً بر اساس یک روایتی هست که اعتبار آن در نزد صدوق ثابت شده است شما بگویید نه بر اساس یک روایت معتبر بوده، بر اساس یک روایتی که هر کس آن را ببیند اعتبار آن برای او ثابت می‌شد شما فرمودید که ممکن است بر اساس روایتی باشد که اعتبار آن فقط در نزد صدوق ثابت شده است این ممکن است قطع که نمی‌آورد ممکن است که چنین هم نباشد بر اساس یک روایت قطعی که همه اشخاص روایت را اگر ببینند اعتبار آن برای آنها ثابت است بنابراین چطور شما

این مطلب را می فرمایید دو جور می‌توان پاسخ داد: اول اینکه ما قطع داریم آیا تمام این مرسلاتی در آن صدوق هست، همه آنها روایت متواتری بوده و هیچ کدام از اینها به دست ما نرسیده؟ این احتمال که تمام این مرسلات بر اساس یک روایتهای مسلم ثابت الاعتباری بوده باشد هیچ کدام از اینها به نرسیده باشد این اعتبار عقلاً منتفی است بنابراین اینچنین احتمالی ما نمی‌دهیم اینکه همه مرسلات بر اساس روایتهای مسلم باشد ( روایتهایی که از جهت اعتبار شکی نیست) یا متواتر و یا روایت متکرره باشد چرا از این همه روایتهای متواتر و متکرره و امثال اینها چرا هیچ چیز به دست ما نرسیده است فرض این است که ما در مرسلات صدوق داریم صحبت می‌کنیم که دیگر روایت معتبر در کنار آن برای ما نیست والا مرسلات صدوقی که روایتهای معتبر در کنار آن باشد که مورد بحث نیست و این حجم مرسلات صدوق نسبت به کل مرسلات، یعنی مرسلاتی که روایتهای معتبر در کنار آن نیست نسبت به کل روایات چیز خیلی زیاد هست فرض کنید اگر هزار تا مرسلات صدوق داشته باشیم شاید پانصد تا از مرسلات آن جای دیگری به صورت یک روایت معتبر در کنار آن ما نداریم و در مورد این پانصد تایی که ما روایت معتبر نداریم اگر مدرک صدوق یک روایت معتبر قطعی متواتر اینکه همه اشخاص به صحت و سقم آن اعتبار پیدا می‌کردند چرا اینها هیچ کدام به دست ما نرسیده است و هیچ کس دیگر نقل نکرده است این خودش کاشف از این هست که قطعاً عده‌ای از این روایات به این شکل نبوده‌اند و یک علم اجمالی به عدم اعتقاد بر روایتهای مسلم ثابت الوثاقة حاصل می‌شود علم اجمالی داریم که لااقل عده‌ای از این روایات بر پایه آن حجت شخصی عند الصدوق صادر شده این با توثیقات ائمه رجال فرق دارد منابع توثیقات ائمه رجال اصلاً دست ما نیست ما هیچ یک از آن منابع را در اخنیار نداریم بنابراین این احتمال که چرا نرسیده این است که کتابهای رجالی نیامده است به خلاف بحث حدیث، جوامع حدیثی مفصلی ما داریم، کافی، تهذیب داریم و امثال اینها چرا هیچ یک در اینها وارد نشده است بنابراین علم اجمالی به حدسی بودن بعضی از مرسلات صدوق وجود دارد، علم اجمالی داریم که بعضی از روایات آنها بر

اساس ما هو الحجة عند الصدوق انجام گرفته، صغری ما هو الحجة عنده کالصدوق را هم گفتیم که حسی باشد کبری آن که شرایط حجیت خبر واحد چیست آن بحث حدسی است.

پرسش: درصد روایات ضعیفی صدوق به قرائن خارجی به این روایات اعتماد کرده زیاد هست؟ پاسخ: این را بعداً عرض می‌کنیم.

پرسش: نتیجه‌ی علم اجمالی به طرف مقابل نیست که لازمه‌ی آن احتیاط بشود بالاخره اگر این را بگوییم از این طرف هم علم داریم که برخی از آنها صحیح عند الکل بوده است؟ پاسخ: اصلاً ثابت نیست عند الکل باشد آن طرف هم اصلاً علم اجمالی نداریم ما می‌گوییم اگر صحیح عند الکل بود بالاخره می‌رسید حالا در پانصد مورد ده مورد نرسیده باشد و این علم اجمالی شبهه‌ی غیر محصوره هست این علم اجمالی‌ها مضر نیست به هر حال شاید یک روایت‌های معتبری وجود داشته باشد که به ما نرسیده حجم اینها جوری نیست که به حساب بیاید. یک شبهه‌اصلی هست در مورد اینکه ما چگونه احتیاط نکنیم و برائت جاری کنیم این شبهه بازگشت به همان شبهه می‌کند بحث این هست که آنجا هر گونه آن را جواب دادید فرض این هست که آن را در جای خود پاسخ دادیم. احتمال اینکه همه مرسلات صدوق براساس روایات ثابت الحجیة عند الکل صادر شده باشد آن احتمال وجود ندارد و با توجه به اینکه این روایات به دست ما نرسیده و عقلاً نمی‌شود این همه روایت ثابت الاعتبار عند الکل باشد هیچ یک از این روایات ثابت الاعتبار نقل نشده است. هر چقدر راوی‌های روایت قوی‌تر و معتبرتر باشد انگیزه برای نقل آنها بیشتر هست شما نگویید که روایات ضعیف چطور هست؟ ممکن هست روایات ضعیفی وجود داشته باشد یعنی روایت‌هایی باشد که صدوق قبول داشته باشد و دیگران قبول نداشته باشند چرا نقل نکرده‌اند چون قبول نداشتند بین روایت ثابت عند الکل با روایت ثابت عند الصدوق فرق است احتمال اینکه روایات ثابت عندالصدوق نقل نشده باشد چون ثابت عند الاشخاص دیگر نباشد کاملاً بجا هست ولی احتمال اینکه روایت‌های ثابت عند الکل نقل

نشده باشد این احتمال بجا نیست. بحث علم اجمالی حدسی بودن را بدنبال می‌آورد. یک وجه دیگر این هست که ما اصلاً بحث احتمال را کار نداریم بحث این هست که در واقع اصالة الحس بر پایه اماریت هست در جاهایی که به طور متعارف نیازی نیست که حتماً روایت‌های عند الکل وجود داشته باشد در بحث توثیقات ائمه رجال فرض این بود که ما براساس هدفی که ائمه رجال دارند ما می‌فهیم که اگر هم به چیزی اعتماد کردند به چیزی اعتماد کردند که جل علما به‌آنها اعتماد دارند و آنها را می‌پذیرند اما در مورد شیخ صدوق این چنین چیزی ثابت نیست که هدف او این بوده که براساس روایت‌های معتبر و ثابت عند الکل فتوا بدهد همین مقدار که براساس روایت‌های ثابت عند شخص خود فتوا بدهد کفایت می‌کندکه عبارت مقدمه او هم بی‌مطلب تصریح دارد. فرض این هست که در اینجا دیگر کلمات صدوق اماریت بر اینکه براساس یک روایت ثابت عند الکل این روایات مرسل را آورده نداریم پس نمی توانیم آن عبارت‌ها را معتبر بدانیم همه اینها علی القاعده‌ای هست و بحثهای منهای واقعیتهای خارجی که در مرسلات صدوق شده می‌باشد. من منهای این بحثها که به نظر می‌رسد اقتضا می‌کندکه روایت‌های مرسل صدوق حجت نباشد اگر فرض کردیم که اصل اولیه اعتبار روایت‌های مرسل صدوق هست می گوییم این وجوه را نپذیرفتیم آن این هست که من رفتم در مرسلات صدوق تتبع کردم تا ببینم این مرسلات به چه شکلی هست؟ مرسلات صدوق چند گونه هستند یک گونه از اسن مرسلات مواردی هست که اصلاً در آن باب بنای ایشان بر مرسل گویی هست مثلاً در باب مستحبات، فضائل و بعضی از چیزهایی که حکمهای الزامی ندارد ایشان بنای بر مرسل ذکر کردن خیلی زیاد هست بخصوص در جلد اول این گونه هست شیخ صدوق یک رسمی دارد از جلد اول فقیه همین جور دائماً به تدریج تمایل او به ذکر سند بیشتر شده من علت این مطلب را دو نکته می‌دانم مثلاً در جلد اول اگر متوسط تعداد راویانی که در سند هستند را بسنجید ممکن هست از یک راوی هم کمتر باشد چون مرسلات او خیلی زیاد هست فرض کنید هفتاد و پنج صدم درصد متوسط تعداد روایانی هست که در سند ذکر کرده، جلد دوم که مراجعه

می‌کنید می‌بینید این به یک درصد رسیده، جلد سوم به 5/1، جلد چهارم به 2، همین طور به تدریج متوسط تعداد روایانی که در سند ذکر شده زیاد می‌شود این هست که مثلاً در جلد چهارم دو نفر سه نفر در سند ذکر کردن کاملاً طبیعی هست حالا سه نفر خیلی نیست ولی دو نفر خیلی زیاد هست ولی در جلد اول تقریباً پیدا نمی‌شود این یک سیر صعودی هست که نسبت به این وجود دارد چرا این حادثه اتفاق افتاده است؟ من دو جهت به ذهنم می‌رسد یکی اینکه شیخ صدوق طبع اولیه‌اش ذکر سند بوده به خاطر شرائط خاصی که نسبت به فقیه پیش آمده آن شرائط از آن طبع اولیه‌اش عدول کرده و به صورت مرسلات ذکر کرده به قول فلاسفه که می‌گویند القصر لا یکون دائمیاً و لا غالبیاً تحت فشار بوده که سند روایات را ذکر نکرده و این عوامل فشار بعداً برطرف شده و این کم کم به آن طبع اولی خود عدول کرده و همین باعث شده که حتی مشیخه را هم به نظر من بعد به ذهن او خطور کرده که به کتاب اضافه کند از اول معلوم نیست که بنا داشته مشیخه را به کتاب اضافه کند. نکته‌دوم اینکه شیخ صدوق فقیه را در مسافرت نوشته فکر می‌کنم ایشان در ابتدا هنوز خیلی در اینکه چقدر می‌تواند آنجا بماند مطمئن نبوده بعد مقداری که می‌ماند کم کم می‌فهمد که حالا حالا باید بماند این خود عاملی می‌شود که باعث شود تا دوباره طبع اولیه او که نقل کامل روایت باشد بر او غلبه کند از آن سرعت و استعجال و اینکه می‌خواهد سند روایت و راوی ها را کم نقل کند از آن افتاده است این نکته‌جانبی بود که عرض کردم. بحث ما این هست که آن اوایلی که خیلی بنای ذکر سند ندارد خیلی به آن کار ندارم همچنین در جلد2 و 3 و 4 بعضی بابهای آنها به خاطر اینکه قول مستحبات هست و اموری هست که خیلی روی سند اعتنا نیست به هر حال یک دفعه نگاه می‌کنی و می‌بینی در باب فضائل الحج 30 روایت هست و در این30 روایت 5 روایت سند دارد و 25 تا از روایتهای آن مرسل هست علت آن 5 مورد را باید پیدا کرد که چرا راوی آنها را ذکر کرده است ولی در بعضی از بابها بنا این هست راوی‌ها را ذکر کند مثلاً در یک باب نگاه می‌کنی 30 تا روایت دارد در 25 روایت یک یا دو راوی در سند ذکر شده در این 30 روایت

5 روایت در لابلای اینها اسم راوی نیامده است چطور شده این حادثه اتفاق افتاده منشأ این مطلب چه چیز هست؟ من با دو روش کشف کردم که قال الصادق از کجا ناشی شده است یک روش این هست مواردی که می‌شود منبع کتاب را به دست آورد روشهای مصدریابی هست که می‌شود مصدر کتاب را کشف کرد بخصوص دو مصدر که یکی محاسن برقی هست و دیگری کافی هست که اینها جزء مصادر اصلی فقیه بوده بخصوص در جلدهای آخر (از جلد دو به بعد) از محاسن برقی و کافی خیلی اخذ کرده وقتی با کافی مقایسه می‌کنیم می‌بینیم این روایتهای مرسل 60 یا 70 درصد در کافی هم مرسل هست بنابراین اینکه این روایتهای مرسل بر مبنای یک روایات ثابت عند الکل صادر شده باشد این گونه نیست البته ثابت عند الکل هم دارد یعنی یک چیزی حدود 10 درصد هم علت ارسال این هست که راویان زیادی داشته ولی حجم آن حدود 10 درصد هست یعنی ارسال چند عامل دارد یک عامل این هست که سند در کتاب اصلی مرسل بوده، یک عامل این هست که راوی اخیر مجهول بوده است یعنی جایی که ذکر سند ارزش نداشته یا به خاطر اینکه خیلی رتبه پایینی دارد، یا به خاطر اینکه رتبه او خیلی بالا هست در این گونه موارد ایشان مرسل می‌آورد یکی مقایسه با مصادر مطلب بود. من به طور کلی مرسلات صدوق را دنبال کردم بخصوص در سایر آثار صدوق مرسلات را بررسی کردم حجم بالایی از هر دو روش این روش دوم هست. روش اول مصادر مستقیم بود و روش دوم اینکه اصلاً به مصادر کار نداشته این روایت را در جاهای دیگر جستجو کردیم آن هم در هر دو جواب واحد داد، هر دو نتیجه واحد داد، نتیجه این هست که مثلاً خطوط مواردی که به جهت ارسال روایت در سایر منابع در مصادر اولیه، یا به جهت ضعف راوی، یا به جهت گمنامی راوی و امثال اینها هست چیزی حدود 60، 70 درصد هست، مواردی که ما نمی‌دانیم به چه جهت هست 10 یا 20 درصد هست، مواردی که به جهت اعتبار عند الکل راوی و روایت هست به دلیل تکرر غیر واحد هست یک چیزی حدود 10 درصد هست من آمار دقیق در هر دو روش را دارم این نشانگر این هست که مرسلات برخلاف انتظار هست که ما

می‌گوییم که احتمال دارد که مرسلات از روایتهای حسیه صورت گرفته باشد، روایتهای ثابت عند الکل صورت گرفته باشد نه احتمال بسیار زیاد هست که از ثابت عند الکل باشد اصلاً مرسل باشد یا ضعیف باشد و حالا علم اجمالی خیلی شدیدی هست که بسیاری از این موارد از ثابت عند الکل نیست به قرائن خارجیه برای اثبات خیلی اعتنا شده است.

پرسش: می‌توانیم بگوییم مثلاً اگر دو علم اجمالی متعارض با همدیگر باشد اگر قرار باشد ما یک علم اجمالی را مراعات کنیم آن علم اجمالی طرف نفی هست؟ پاسخ: آن ارزشی ندارد مجرد اینکه ما علم اجمالی داشته باشیم که در بعضی از موارد این ثابت عند الکل وجود داشته باشد بخصوص این نکته را هم ضمیمه بکنم ما الان این محاسبه‌ای که می‌کنیم کمواردی هست که این روایت را در جای دیگر پیدا کردیم می‌خواهیم حکم این را نسبت به موارد دیگری که این مرسلات را در جای دیگر پیدا نکردیم سرایت دهیم و این حکم مواردی که ما پیدا کردیم اگر نسبت به مواردی که پیدا نکردیم بخواهیم بسنجیم اگر آن مواردی که پیدا نکردیم ثابت عند الکل باشد یعنی یک روایت معتبرخوب درست حسابی وجود داشته باشد احتمال عدم رسیدن آن روایت خیلی ضعیف هست به خلاف روایاتی که اگر وجود داشته مرسل بوده، اگر وجود داسته بوسیله راویان ضعیف بوده، احتمال عدم رسیدن آنها اینقدر مهم نیست یعنی می‌خواهم بگویم فرض کنید ما در روایتهای موجود صدوق مثلاً 70 درصد آنها ضعیف یا مرسل هستند، 30 درصد آنها معتبر هستند ما می‌خواهیم این را نسبت به سایر مواردی که نمی‌دانیم این روایت به چه شکلی هست الگو قرار دهیم این الگوی ما باعث می‌شود به دلیل احتمال اینکه آن روایت ثابت الاعتبار عند الکل به ما نرسیده باشد احتمال آن خیلی ضعیف هست ولی روایتی که مرسل یا راوی آن ضعیف یا گمنام بوده به ما نرسیده احتمال آن اینقدر ضعیف نیست اینها را اگر بخواهیم با همدیگر بسنجیم نسبت به آنها ممکن هست 90 درصد و 10 درصد بشود یعنی این مواردی که ما از آنها آمار گرفتیم نسبت به آن مواردی که بخواهیم حکم را نسبت

به آن سرایت بدهیم یک گونه‌ای هست که دقیقاً به آن سوق داده می‌شود فرض کنید مثلاً انتخابات را در نظر بگیرید، 60 درصد جمعیت در انتخابات شرکت کرده‌اند ما از این 60 درصد بخواهیم وضعیت کل جامعه را بسنجیم فرض کنید از این 60 درصد، 40 درصد به یک جریان که مثلاً موافق نظام هست رای دادند و 20 درصد به یک جریان که مخالف نظام هستند و رای داده‌اند حالا اگر بخواهیم این را الگو قرار بدهیم نسبت به سایر آن 40 درصدی که رای نداده‌اند حالا مثلاً حوصله ندارد و نرفته رای بدهد... و می‌گوید بیخیال رای، آن کسی هم که رای نداده، ممکن است نفری رای نداده باشد و شرایط جور باشد و بیاید رای بدهد علاقه دارد ولی علاقه او در حدی نیست که وظیفه خود بداند چه عاملی باعث شده که او رای ندهد گاهی اوقات این عامل نسبتش به دو تا چیز یکسان نیست. پرسش: یعنی خیلی این 20 درصد و 40 درصد تعیین کننده نیست... پاسخ: نکته‌ای این وسط هست نکته اینکه چرا طرف رای نداده است چون آن جامعه‌ای که ما مسنجیم رای دهندگان هستند و آن جامعه‌ای که نسنجیده‌ایم رای نداده‌گان هستند بین این دو تا یک تفاوت مفهومی وجود دارد بنابراین حکم این جامعه را به آن جامعه به این راحتی نمی‌توان سرایت داد چون جهت‌های آنها متفاوت هستند اجماع دخولی ما نحن فیه هم شبیه همین است ما در واقع یک مجموعه روایات واصل الینا داریم یک مجموعه روایاتی که لم تصل الینا این وصول به ما نسبت اعتبار را بالا می‌برد چون هر چقدر روایت ثبوت عند الکل داشته باشد مسلمتر باشد و همه قبول داشته باشند انگیزه بر نقل آن بالاتر می‌رود شما فرض کنید که 20 درصد احتمال ثبوت اگر باشد شما بگویید علم اجمالی هست به درد می‌خورد بنابراین شما بگویید در موارد مرسلات صدوق20به 80 موارد موجود را که ما سنجیدیم 0 درصد آن ضعیف هست و 20 درصد آن نه، و این 20 درصد یک به پنج هست و یک به پنج به درد می خورد بنابراین در مواردی که مرسلات هست آن را هم باید احتیاط کنیم چون احتمال یک به پنج وجود دارد پاسخ مطلب این هست که نه این نسبت سنجی که نسبت به مووارد موجود کردیم نسبت به موارد غیر واصل الینا به این نسبت نمی‌شود احتمال این

کاملاً جدی هست که علت اینکه آن موارد زیاد به ما نرسیده، چون چیز معتبر نبوده، بنابراین ممکن است نسبت به آن 5 درصد باشد و 5 درصد بگوییم آن علم اجمالی اصلاً به درد نمی‌خورد این صحبتی که آقای حسنی در مورد علم اجمالی می‌فرمودند این تفاوت بین اینها مطرح بود. پرسش: احتمال... ضعف خود صدوق نمی‌شود؟ پاسخ: نه به هر حال به خاطر عمل اصحاب و یا... عمل اصحاب را قبول داشته طائفه عمل می‌کردند چه چیزی بوده ما نمی‌دانیم استادش فتوا داده بوده این مطابق احتیاط بوده، و لو خلاف ظاهر باشد ولی هست پرسش: شما فرمودید که در آنجایی که داب او این بوده که سند ذکر کنیم این مباحث پیش می‌آمد آن جلد اول...

پاسخ : آن جلد اول در واقع همین آمار را می‌توانیم سرایت بدهیم نه روش آن نبوده، ممکن است صحیح عند الکل باشد ممکن است نباشد

پرسش: آنجا چون سند را ذکر میکرد نیاز به خصوصیت داشت...

پاسخ: نه در مورد آن موارد نمی‌شود یک حکم خاصی صادر کرد چون نسبت به مرسلات باید یک کاری را انجام داد و من آن کار را انجام نداده‌ام فرض کنید در همان جلد اول ؟؟؟ برسی کنیم درصد آن درصد سنجی کنیم جدای از آن، آن بحث موارد تفاوت دارد آن خصوصیت دارد این بحثی هست که باید دنبال کرد

پرسش: صدوق خبر مرسلی نقل کند اینکه عدول کرده از‌آن خبر صحیح به یک خبری که به ظاهر مرسل هست...

پاسخ : گاهی اوقات بخاطر اینکه روات آن خیلی زیاد هست

پرسش: نه حاج آقا موضوعی می‌خواهم مثلاً چند خبر صحیح در مورد موضوعی هست صدوق می‌آید خبری مرسل که نمی‌دانیم اعتبار دارد یا نه...

پاسخ: گاهی اوقات یک مضمون هست چون ده‌تا خبر ایشان خودش بصورت قال الصادق علیه السلام ذکر می‌کند چون نمی‌خواهد یکی را بر دیگری ترجیح دهد

یک موقعی هست نه... گذاشته کنار یعنی چه؟ نه فوق آن این هست که اگر قرائنی هم باشد ممکن است قرائن شخصی باشد بحث من صحیح عند الکل است در مورد اینکه یک جایی ممکن هست به قرینه شخصی صدوق اعتماد کنیم بحث این هست که ما می‌خواهیم بگوییم حدسی هست حسی نیست صحیح عند الکل نیست ثابت الاعتبار عند الکل نیست عملاً در مرسلات این درصد خیلی بالا هست حالا بطور کلی در کتاب صدوق این مطلب نکنیم در مرسلات ایشان؟؟؟ حالا فعلاً که آماده دارم در مرسلات جلد دوم به بعد است نسبت به جلد اول یک تاملی هست باید یک مقدار بررسی کنیم ببینیم می‌توانیم این آمار را چیز بکنیم یا نه؟ ممکن است شما إن قلت کنید اگر این بحثهایی که شما می‌کنید وجود داشته باشد این بحثها سرایت می‌کند به روایتهای تهذیب و استبصار چون آنها هم به یک معنا مشکلاتی دارد عین این بحثها به آنجا هم سرایت می‌کند چون اینها که حسین بن سعید را در اول سند قرار داده، مبنایی که ما داریم ما می‌گوییم این مشیخه و اینها و طرق و اینها ارزش ندارند بنابراین به اخبار شیخ طوسی هست که ما اثبات می‌کنیم که این روایت، روایت حسین بن سعید هست، این هم عین آنها هست این عین همان بیانی است که شما در مورد ... حالا آن بیان اخیر را نمی‌گویم ، آن بیانات قبلی که شما دارید آیا آن بیانات قبلی در مورد اخبارات شیخ طوسی شیخ طوسی می‌آید یا نمی‌آید؟ و حکم کافی در این مورد چیست؟ آن هم یک نکته‌ای هست که حالا که وارد شدیم اجازه بدهید این بحث را من تکمیل کنم بعد وارد این بحث بشویم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»